



محمد ایرانفر

پرگار، نقطه و دایره در شعر

دایره و خطوط ||، قلم آهنی دو شاخه‌یی بوده است که به وسیله‌ی آن دوایر و قوس‌ها را می‌کشیدند. نام‌های دیگر آن: پرگار، پرکال، پردال و... و دواره بوده است. || افزاری ست که بنایان و نقاشان بدان دایره کشند.

در معنی اخیر فردوسی سروده است:

چه برکاه دیدش چه بر پشت زین

بیاورد **قرطاس** و **پرگار** چین

نگار سکندر چنان هم که بود

نگارید و ز جای برگشت زود

و یا:

به بهرام بنمود بازو فرود

ز عنبر به گل بر یکی خار بود

کز آن گونه بتگر به **پرگار** چین

نداند **نگارید** کس بر زمین^۴

شواهدی از حافظ:

خیز تا بر کلک آن **نقاش** جان افشان کنیم

کاین همه نقش عجب در گردش پرگار داشت

(خ ۷۹/۵)

آن که پر نقش زد این دایره‌ی مینایی

کس ندانست که در گردش **پرگار** چه کرد؟

(خ ۱۳۴/۶)

در این دو بیت، نقاش، نقش و دایره به ترتیب استعاراتی از ذات

باری‌تعالی، کاینات و آسمان هستند.

پرگار علاوه بر معنی ابزاری آن موهوم معنی فلک و گردون نیز

هست، چنان که «فردوسی» پرگار را در همین معنی به کار گرفته است:

همی نام باید که ماند نه ننگ بدین مرکز ماه و **پرگار** تنگ^۵

بنابر این گردش پرگار به معنی: چرخش جهان و مدار گیتی نیز

می‌باشد. استاد خرمشاهی می‌نویسد: «گردش پرگار: کنایه از صنع و

آفرینش متقن الهی‌ست، البته [حافظ] تناسب بین دایره و کروی بودن

وضع آسمان و افلاک را نیز رعایت کرده است».^۶

زنده‌یاد استاد عباس زریاب خوبی می‌گوید: «پرگار همیشه برای

ترسیم دایره‌ی هندسی نبوده است، بلکه در نقاشی نیز به کار می‌رفته

است... اگر گردش پرگار فقط برای ترسیم دایره باشد، این همه نقش

عجب در گردش آن چیست؟...»^۷

□ در غزلیات حافظ بارها از واژگانی چون پرگار، نقطه و دایره نشانه‌هایی می‌بینیم. غرض لسان‌الغیب در استفاده از این کلمات صرفاً ذکر اصطلاحات ریاضی نبوده، بلکه آفرینش معانی ژرف فلسفی و ایجاد صور خیال بویژه آرایه‌ی ایهام نیز مطمح نظر شاعر بوده است. درست است که شاعر (هم‌چنان که در مقاله‌ی «اصطلاحات نجومی دیوان حافظ» در شماره‌ی ۱۵ **ماهنامه‌ی حافظ** (خرداد ۱۳۸۴) آمده است) در جای‌جای اشعار خود به اصطلاحات نجومی و ریاضی اشارتی دارد، مانند:

گفتم: که خواجه کی به سر حجله می‌رود؟

گفت: آن زمان که **مشتری** و **مه‌قران** کنند

(خ ۱۹۳/۸)

ز آفتاب قدح **ارتفاع** عیش مگیر

چرا که **طالع** وقت آن چنان نمی‌بینم

(خ ۳۵۰/۴)

نیست در **دایره** یک **نقطه‌ی خلاف** از کم و بیش

که من این **مساله** بی‌چون و چرا می‌بینم^۱

اما تمام این‌ها دلیل نمی‌شود که حافظ مانند ابوریحان بیرونی و

خیام نیشابوری منجم و ریاضی‌دان قابل‌ی بوده است. فن دانش‌آموزی

آن روزگاران و مراتب تحصیل اقتضا می‌کرده است که فرزندانگان

معلوماتی جامع و دایره‌المعارفی داشته باشند. به همین خاطر در تعریف

«ادب» گفته‌اند: «الادب هو حفظ اشعار العرب و اخبارها و الاخذ من

کلّ علم بطرف...»^۲

از باب مثال می‌بینیم که در قصاید و مثنویات شاعران بزرگ قرن

۶ هـ.ق. نظیر خاقانی، انوری و نظامی و... اصطلاحات پزشکی،

نجومی، ریاضی، و کلاً علوم عقلی بسیار به کار رفته است.

اشتباه محاسبه‌ی انوری و پیش‌گویی نادرست وی در خصوص

واقع‌شدن طوفانی ویران‌گر - که عملی نشد - و گریختن وی به ولایت

بلخ ناظر بر این مدعاست، شاعری در همین مورد سروده است:

گفت انوری: که از اثر **بادهای سخت**

ویران شود سراچه و کاخ سکندری

در روز حکم او نوزیده است هیچ باد

یا مرسل‌الریاح تو دانی و انوری^۳!

با ذکر این مقدمه به بحث مورد نظر می‌پردازیم.

در تعریف «پرگار» چنین آمده است: آلتی هندسی برای کشیدن

آسوده بر کنار چو پرگار می‌شدم

دوران چه نقطه عاقبتم در میان گرفت

(خ ۸۷/۵)

مقصود از پرگار، اشاره به شاخه‌ی بیرونی پرگار است. کلمه‌ی دوران موهم معنی دوران است. بدین ترتیب شاعر با کلمات پرگار، نقطه، دوران و میان «ایهام تناسب» زیبایی آفریده است.

معنی درونی بیت این است: حافظ می‌خواهد مانند پرگاری بی‌تفاوت و محتاط در گوشه‌ی انزوا باقی بماند، ولی گردش روزگار و پیشامد مسائل سیاسی در شیراز پای او را به داخل ماجرا کشانده، از حالت بی‌طرفی خارج و در دایره‌ی گردش ایام گرفتار می‌سازد:

چه کند کز بی دوران نرود چون پرگار

هر که در دایره‌ی گردش ایام افتاد

(خ ۱۰۷/۶)

بیت، حالت انسانی کم‌اراده و مسلوب‌الاختیار را به تصویر می‌کشد که از دید او همه به ناگزیر در چنبره‌ی بی‌رحم تقدیر گرفتار آمده و راه گریز و برون‌رفتی از دور و تسلسل آن ندارند.

در غزل شماره‌ی ۲۲۹ قزوینی - غنی به مطلع:

بخت از دهان دوست نشانم نمی‌دهد

دولت خبیر ز راز نهانم نمی‌دهد...

حافظ می‌فرماید:

چندان که بر کنار چو پرگار می‌شدم

دوران چه نقطه ره به میانم نمی‌دهد

معنی این بیت در تضاد با بیت‌های پیشین است: «مثل پرگار که از نقطه‌ی مرکزی کناره‌گیری می‌کند، من هم برکنار بودم. همان‌گونه که نقطه‌ی میانی ندارد و کسی را نمی‌تواند به درون خود راه بدهد. روزگار نیز مرا پذیرا نمی‌شود».^۸

چرا حافظ را به بازی نگرفته و برای او محلی از اعراب قائل نمی‌شوند؟ چون که توجهی به توصیه‌ی پیر سالک عشق نکرده و به علت گریز از مرکز ثقل عشق و عدم ثبات از حلقه‌ی عشق رانده و به غرامتی سخت عقوبت گردیده است:

نقطه‌ی عشق نمودم به تو، هان! سهو مکن

ورنه، چون بنگری، از دایره بیرون باشی

(خ ۴۴۹/۴)

دکتر زریاب در معنی بیت فوق می‌گوید: «[شاعر] می‌گوید: باید مثل یک سر پرگار بر نقطه‌ی مرکزی عشق استوار باشی و اگر سهو کردی و پرگارت خطا کرد، نقطه از دایره بیرون خواهد افتاد».^۹ شاعر در جایی دیگر، گناه این بی‌اعتنایی را به گردن دایره‌ی عشق انداخته، می‌گوید:

اگر نه، دایره‌ی عشق راه بر بستی

چو نقطه حافظ سرگشته در میان بودی

(خ ۳۳۲/۷)

یعنی: «اگر عشق راه نفوذی باقی می‌گذاشت، حافظ مثل نقطه‌ی مرکزی دایره می‌توانست در مرکز عشق قرار بگیرد».^{۱۰} به تعبیر دیگر می‌توان گفت: علت راه نیافتن حافظ به مرکز عشق، مسدودبودن محیط دایره بوده است که در نتیجه حافظ تا ابد دور آن

سرگشته باقی خواهد ماند.

عاقلان نقطه‌ی پرگار وجودند، ولی

عشق داند که درین دایره سرگردانند

(خ ۱۸۸/۲)

افراد فرهیخته نقطه‌ی مرکزی و اساس دایره‌ی هستی می‌باشند، ولی عشق می‌فهمد که آنان در محیط دایره سرگردان هستند. ناگفته نماند که «سرگردانند»، قرائت ایهام گونه‌ی «سر، گردانند» را به ذهن القا می‌کند، یعنی: عاقلان مانند شاخه‌ی متحرک پرگار سر خود را می‌گردانند و به مرکز دایره‌ی عشق راه نمی‌یابند.

دل چو پرگار به هر سو دورانی می‌کرد

و اندر آن دایره، سرگشته‌ی پا بر جا بود

(خ ۱۹۹/۵)

در معنی بیت آمده است: «سرگشته‌ی پا بر جا را [شاعر] به دو معنی آورده: یکی آن که در سرگردانی خود ثابت و استوار بود و دیگر آن که هم سرگردان بود و هم ثابت و استوار که در این معنی اخیر دل را به پرگاری تشبیه کرده که یک شاخه‌ی آن ثابت و شاخه‌ی دیگرش متحرک است: شاخه‌ی متحرک، سرگشته و شاخه‌ی ثابت، پابرجاست...».^{۱۱}

به نظر می‌رسد که خوانش مصراع دوم بدین شکل منطقی‌تر باشد: و اندر آن دایره، سر، گشته و، پا، بر جا بود.

ماحصل معنی بیت به تعبیر دیگر چنین است: در عین این که دل عارف برای رسیدن به محبوب به نقطه‌ی مرکز دایره متوجه بود و با شاخه‌ی دیگر خود از تشنّت و سرگردانی در دایره‌ی خلقت در امان نبوده و اگر سرگشته‌ی پا بر جا را به معنی سرگشته‌ی ثابت و دایمی بگیریم، معنی این [است] که دل مثل شاخه‌ی متحرک پرگار دایماً سرگردان بود».^{۱۲}

نظام‌الدین قاری، کمال‌الدین اسماعیل اصفهانی و حکیم قانّی شیرازی در این خصوص ابیاتی دارند:

دکمه می‌گشت چو پرگار به پیرامن جیب

«و اندر آن دایره، سرگشته‌ی پابر جا بود»

به گرد خویش چو پرگار می‌دود بر سر

کنون که پای... در میان کار نهاد

محیط دایره آن کس به سر تواند بُرد

که پای جهد چو پرگار استوار کند»^{۱۳}

حافظ در غزلی دیگر می‌فرماید:

گر مُساعد شودم دایره‌ی چرخ کبود

هم به دست آورمش باز به پرگار دگر

(خ ۲۴۷/۵)

دکتر زریاب درباره‌ی این بیت می‌نویسد: «دوست را با پرگار دیگری مانند نقطه در درون دایره خواهیم آورد و این در صورتی‌ست که دایره‌ی چرخ با من مساعد باشد».^{۱۴}

حال آن که می‌دانیم معنی مجازی پرگار و بیت فوق، مکر و حيله، تدبیر، افسون و چاره است. چنان که در بی‌تی دیگر می‌گوید:

چو نقطه گفتمش اندر میان دایره‌ی آی

به خنده گفت که: ای حافظ این چه پرگاری!

(خ ۴۳۴/۷)

یعنی: این چه پرگاری [است]: که پرگار به معنی مکر و حيله است. انوری در همین معنی بيتی دارد:

مستقیم احوال شو تا خصم سرگردان شود

بس که پرگاری کند او چون تو کردی مسطری ۱۵
در ارتباط با بیت حافظ دکتر زریاب خوبی می گوید: «یعنی می خواستم محبوب را مانند نقطه به میان دایره بیاورم (با پرگار) ولی او گفت: که حافظ! این پرگار تو درست کار نمی کند و نمی تواند به دور من دایره‌ی بکشد». ۱۶ که باز معنی مجازی پرگار (حيله و مکر) را در نظر نگرفته است.

نتیجه

حافظ از آن جایی که اشعری مذهب است، طبعاً به مقوله‌ی «جبر» بیش از «اختیار» اهمیت می دهد. از این روی، از دیدگاه او همه چیز، از قبل، در دایره‌ی قسمت مقدر شده است.

حافظ می گوید که نصیبی او از این دایره جز خون جگر نیست، حال آن که قوت جهل شربت گواراست:

بر آستان میکده خون می خورم مدام

روزی ما ز خوان قدر این نواله بود

(۲۱۴/۵ق)

ابلهان را همه شربت ز گلاب و قندست

قوت دانا همه از خون جگر می بینم

اسب تازی شده مجروح به زیر پالان

طوق زرین همه در گردن خر می بینم ۱۷

جام می و خون دل هر یک به کسی دادند

در دایره‌ی قسمت اوضاع چنین باشد

(۲۴۷/۵خ)

در دایره‌ی قسمت ما نقطه‌ی تسلیمیم

لطف آن چه تو اندیشی، حکم آن چه تو فرمایی

(۴۸۴/۹خ)

حافظ در لحظات اضطرار و بی چارگی، رضامندی خود را به تسلیم و شکر در مقابل مشیت الهی ابراز می دارد و در مقابل این تقسیم قهرآمیز که آن را نشانه‌ی لطف الهی تلقی می کند، با شکایت سر تسلیم فرود می آورد و معترضانه می گوید:

ساقی به جام عدل بده باده تا گدا

غیرت نیاورد که جهان پر بلا کند

(۱۸۱/۲خ)

حل مشکلات حافظ و نجات او از تنگناها منوط به تقسیمی

عادلانه است:

زین دایره‌ی مینا خونین جگرم، می ده

تا حل کنم این مشکل در ساغر مینایی

(۴۸۴/۱۱خ)

شکایت حافظ از آسمان تمامی ندارد:

مجوی عیش خوش از دور واژگون سپهر

که صاف این سرخم جمله دُردی آمیزست

(۴۲۱/۶خ)

پایان سخن

در بزم دور یک دو قدح درکش و برو

یعنی طمع مدار وصال دوام را

■ (۷/۵خ)

منابع

توضیحاً حرف «خ» سمت چپ شماره‌ی غزل، نشانه‌ی اختصاری دیوان حافظ به تصحیح شادروان دکتر پرویز ناتل خانلری است.

۱- انجوی شیرازی، سید ابوالقاسم، دیوان حافظ، انتشارات جاویدان، چاپ نهم، ۱۳۷۶، ص ۱۷۹.

۲- دهخدا، علی اکبر، لغت نامه، کلام ابن خلدون ذیل کلمه‌ی «ادب».

۳- همان، ذیل کلمه‌ی «انوری».

۴- همان، ذیل کلمه‌ی «پرگار».

۵- همان.

۶- خرمشاهی، بهاء الدین، حافظ نامه، انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ هفتم، ۱۳۵۷، بخش اول، ص ۵۳۶. ۷- زریاب خوبی، عباس، آینه‌ی جام، انتشارات علمی، چاپ اول، ۱۳۶۸، ص ۳۷۱. ۸- ذوالنور، ر. در جست و جوی حافظ، انتشارات زوآر، چاپ سوم، ۱۳۷۲، ج ۱، ص ۵۱۷. ۹- زریاب خوبی، پیشین، ص ۳۷۲.

۱۰- ذوالنور، پیشین، ج ۲، ص ۱۰۰۷. ۱۱- هروی، دکتر حسین علی، شرح دیوان حافظ، فرهنگ نشر نو، تهران، چاپ ششم، ۱۳۸۱، مجلد دوم، ص ۸۶۱-۱۲- همان.

۱۳- دهخدا، پیشین. ۱۴- زریاب خوبی، پیشین، ص ۳۷۲. ۱۵- دهخدا، پیشین. ۱۶- زریاب خوبی، پیشین. ۱۷- انجوی شیرازی، پیشین، ص ۳۰۶، بیات ۳-۴.

برای حافظ

«حافظ!» همیشه زنده‌ی جاویدی!

تا در جهان سرود و سخن باقی ست

گر پاره کرد نامه‌ی تو، دشمن،

عشقت هنوز در دل من باقی ست

لا حول و لا قوة الا بالله

به مناسبت توقیف روزنامه‌ی شرق، ماهنامه‌ی نامه و «لغو

مجوز» ماهنامه‌های حافظ و خاطره سروده شد:

با بستن شرق و حافظ و خاطره، آه!

بس نامه و روزنامه کردند تباه

حاشا که قلم به نان فروشم، حاشا

لا حول و لا قوة الا بالله!

می سوزم از این زخم عمیق جان کاه

کز چاله در آمدیم و رفتیم به چاه

من «حافظ» عصرم و قلم، جام من است

بشکستن جام من گناه است، گناه!

حسن امین - تهران، مهر ۱۳۸۵